

ابوالوفاء همدانی

برویز اذکائی

پس از فتوح اسلامی، برخی طوایف از قبایل عرب به شهرهای ایران کوچیدند و در آنها از اراضی مفتوح به «عنوه» یا «صلح» فراخور قدرت و اختیار تصاحب کردند. شماری از ایشان کم یا بیش، صاحب املاک و ضیاع شدند و بعضی حتی به ریاست شهرها منصوب گردیدند یا مقامات حکومتی و نظامی آنها را احراز نمودند. ولی در هر حال، مقامات و شؤون دیوانی و کارگزاری غالباً و بل تماماً بر عهده دبیران ایرانی و نژادگان بومی شهرها بود. عربهای مقیم شهرهای ایران، پس از استقرار، با سرعت تمام محو و جذب فرهنگ ایرانیان می شدند، و اغلب دیری نمی پایید که خود آن تازیان «ایرانی» می گردیدند. این فراگرد به اصطلاح از حیث مضمون و محتوای فرهنگی محیط بود، لیکن زبان به مثابه شکل و قالب بیان همان عربی می بود، که ایرانیان هم آن را آموخته بودند.

باری، یکی از طوایف عرب کوچیده به همدان، خاندان «بنوسلمه» بود. از مطاوی متون برمی آید که دو خاندان «بنوحنظله» و «بنوجهبینه» نیز در همدان توطن کردند. خطیب بغدادی، تاجری همدانی را از بنوحنظله یاد می کند که زاهد معروف عبدالله بن مبارک مروزی (۱۱۸-۱۸۱) مولای آن بزرگان و وابسته به طایفه حنظلیه همدان بود.^۱ ابن حزم اندلسی هم محمد بن حسین بن سعید بن ابان بن عبدالله بن معافی محدث را از طایفه «بنوجهبینه» ساکن در همدان یاد کرده که به سال ۳۲۶ در مکه درگذشت.^۲

در منابع عربی تاریخی کهن مانند تاریخ طبری و کتب فتوح و انساب و جز اینها ذکری از بنوسلمه نرفته است. باید دانست که همدان پس از اسلام دست کم سه تاریخ محلی داشته است:

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱۵۲-۱۶۹.

۲. جهره انساب العرب، طبع مصر، ۱۳۸۲ق، ص ۴۴۵.

کتاب همدان، ابوعلی کاتب (ح ۲۵۵-ح ۳۳۰)، طبقات الهمدانیین ابوالفضل صالح بن احمد حافظ کوملاذی (۳۰۳-۳۸۴) و تاریخ همدان ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی (۲۴۵-۵۰۹) که متأسفانه هر سه از دستبرد حوادث مصون نمانده و گم شده‌اند. بی تردید، احوال و آثار اعضای خاندان «بنو سلمه» همدانی در آن تواریخ مسطور بوده است. اما اینک آنچه از مطاوی متون در خصوص ایشان اشارت وار آمده، تقریباً همانی است که ناصرالدین کرمانی می‌گوید: «بنی سلمه در همدان طایفه‌ای بودند که در آنجا توطن نمودند، و دروازه «عبدالعزیز» را در همدان آنان ساختند، و به ایشان منسوب است. کتابخانه ایشان در آن شهر آوازه‌ای داشته، چنانکه ابوقام طائی در خانه آنان فرود آمد و کتاب الحماسه را تألیف کرد.»^۳

حسن بن محمد قمی (ح ۳۷۸) در بیان رساتیق و ضیاع توابع قم و همدان اشاراتی دیگر به بعضی اعضای این خاندان دارد؛ از جمله روایت کرده است که، «طرز ناهید» (از روستاهای قم) دوازده سهم بوده است. از ضیعت‌های همدان، و آن کاریزی کم آب بوده است. پس بایر شده، و این دیه از آن مردی بوده است نام او «سلمه» از اهل همدان (و یک چشم، و همه وقت از قلت دخل و گرانی خراج آن شکایت کرده است. حسن بن محمد اشعری (قمی) از او بخريد و کاریز نو بر زمین دیه «ورزنه» ایوب از بهر آن پدید کرد. همچنین: «از بعضی نقات روایت است که ضیعت‌هایی که عرب از همدان با قم نقل کردند، به ابتیاع شرعی از سلمه [شاید سهل؟] بن سلمه، همدانی و غیر او بدیشان منتقل شده بود». همو به نقل از کتاب همدان ابوعلی عبدالرحمان ابن عیسی همدانی کاتب مذکور آورده است که وی از ابوجعفر محمد بن عبدوس جهشیاری وزیر (متوفی ۳۳۱ق) روایتی در باب مساحت یکی از ضیاع همدان، از «ابوعمر و بن سلمه» همدانی کرده است. یک بار دیگر یاد کند: «سلمه [سهل؟] بن سلمه همدانی عامل هارون الرشید در ایالت جبال و به روایتی دیگر «رئیس همدان» بود. وی روستاهای فرزندان «أحوص» کوفی اشعری قمی را مشخص کرد، و بیشترین ضیعت‌های «ساوه» و «وزواه» و «تفرش» و «جهرود» و «کوزدر» از آن او (سلمه) بودند، مجموع را بدیشان فروخت، که سپس آن طایفه عرب (اشعری) فزون خواهی کردند و بر بعضی از ضیعت‌های همدان وری و اصفهان تا حدود قم چیره گشتند...»^۴

بدین سان، مراتب ملکداری خاندان «سلمه» همدانی تنها در حدود دهستانهای میان همدان تا شهر قم یک چند دانسته می‌آید، لیکن از بین اسامی مذکور جز «سلمه [سهل؟] بن سلمه»

۳. نسائم الاسحار، ص ۷۹-۸۰.

۴. تاریخ قم، ص ۵۹، ۸۵، ۱۰۶ و ۲۶۳-۲۶۴.

همدانی که در زمان خلیفه هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) و هم از سوی او کارگزار ایالت جبال، و بل «رئیس همدان» بوده، وجه تشخیص دیگر یا تعریف بیشتر بر نمی آید. اساساً تاریخ توطن این طایفه عرب در همدان، و نسبت بطنی یا قبیله ای ایشان عجالة دانسته نیست.^۴ تنها چنین می نماید که در سراسر قرن دوم و نیمه یکم قرن سوم، ریاست شهر - یا شهرداری انتخابی - همدان را که يك منصب افتخاری بوده، بزرگان همین طایفه بر عهده داشته اند. اما از نیمه سده سوم که خاندان علویان همدان - یعنی شاخه ای از سادات حسنی کوچیده بدانجا - اعتبار و اقتدار روزافزون یافتند، ریاست شهر همدان به طور موروثی - به اصطلاح شاعران سده ششم - با «شهریاران کوهستان» می بود.

باری، گاه اسمهایی در مطاوی کتب رجال حدیث، با نام یا نسبت «سلمی» در مظان انتساب به این خاندان قرار می گیرد؛ مثلاً خطیب بغدادی می گوید: «عمرو بن سلمه بن حرب همدانی کوفی محدث (متوفی ۸۵) که گویند وی پدر یحیی بن محمد بن سلمه نیست، بلکه دیگری است. و هم گویند که در میان اهل کوفه دو نفر عمرو بن سلمه باشد».^۵ یا اینکه سمعانی از جمله: «ابو طالب حسین بن علی بن سلمه، شهید در همدان» را یاد کرده، که از محدثان بوده است.^۶ به گمان ما، شخص مذکور از طایفه «بنو سلمه»، و شاید پسر عم ابو الوفاء همدانی شاعر است که پدران ایشان پسران همان «سلمه (سهل) بن سلمه» رئیس همدان بوده اند.



* یاقوت حموی سلسله نسب حافظ ابو العلاء عطار همدانی (۴۸۸-۵۶۹) را چنین نوشته است: ابو العلاء حسن بن احمد بن حسن بن احمد بن محمد بن «سهل بن سلمه» بن عثکل بن حنبل بن اسحاق. و افزوده است که «عثکل» از عرب بوده است (معجم الادباء، ج ۸، ص ۶). نظر به وجود «سلمه بن عثکل» در سلسله مزبور، این گمان دست می دهد که آیا حافظ ابو العلاء عطار همدانی از طایفه «بنو سلمه» بوده؟ از سوی دیگر، ابو حیان توحیدی پیش از نقل چند بیت از قصیده ابو الوفاء همدانی به اسم «محمد بن عبدالعزیز بن سهل»، گوید که وی از امراء جبال و از «آل دلف» بوده است (البصائر و الذخائر، ج ۲، ص ۲۵۸). «آل دلف» خود یادآور قبیله عجلی یا «بنو عجل» است که از شاخه «خزاعی» آن امارت عجلیان کرجی (بنودلفی) طی سده های دوم و سوم هجری، در ناحیت جبال ایران حکم رانده است [رجوع شود به کتاب راقم این سطور به عنوان فرمانروایان گمنام، بخش یکم «امیران کرجی»، ص ۱۱۶-۱۱۷]. حال اگر نام نیای ابو الوفاء همدانی شاعر فی الواقع همان «سهل بن سلمه» در سلسله نسب ابو العلاء عطار همدانی، و خبر ابو حیان توحیدی هم فی الاصل درست باشد، بسا که طایفه «بنو سلمه» همدان از همان قبیله عجلی (بنو عجل بن لجم) و شاید که از شاخه «دلف بن جشم... (الخ)» آن، چنانکه ابن خلکان یاد کرده (وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۳۶) بوده باشند. در این صورت، یعنی در صورت صحّت واقع مفروضات، «بنو سلمه» همدان چنین خواهد بود: سلمه بن عثکل بن حنبل بن اسحاق بن... دلف بن جشم بن قیس بن سعد بن عجل بن لجم بن... بکر بن وائل بن... ربیعه بن نزار بن معد بن عدنان (عجلی)؟

۵. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۶. الانساب، طبع عکسی اوقاف کبک، گ ۴ پ.

اما ابوالوفاء همدانی ادیب و شاعر (و گویا «نایب امارت» همدان) که این گفتار مختص اوست، نام و نسبتش تنها از گزارش استطرادی نجم‌الدین قمی (در سال ۵۸۴ق) برمی آید: «ابوالوفاء محمد بن عبدالعزیز بن سلمه (سهل)» همدانی از طایفه بنی سلمه در فضل متانتی داشت، و به سبب مطالعت علم از عمارت و نیابت باز می ماند، و علما و فضلا را رعایت به افراط می کرد. پدرش (عبدالعزیز بن سلمه / سهل) در حق او گفت، شعر:

یا برقانا (؟) علی بنی سلمة اصحبت فی اکل ما لم حطمة^۷

تألیف کتاب الحماسه ابوقام طائی که با نام ابوالوفای همدانی پیوند یافته، داستانی دارد که بنا به منابع کهن از این قرار است: ابوقام حبیب بن اوس طائی (۱۷۲-۲۲۸) پس از آنکه معتصم عباسی (۲۱۸-۲۲۷) به خلافت رسید به بغداد رفت و در آنجا اقبالی یافت. آن گاه به قصد دیدار امیر عبدالله بن طاهر طاهری فرمانروای خراسان (۲۱۳-۲۳۰) بدان سوی کوچید. ابوقام چون از خراسان بازگشت، و به همدان رسید، «سرما صعب بود، آسمان بر زمین کافور می بیخت، و صحرا حله سفید می پوشید. ابوالوفاء محمد بن عبدالعزیز بن سلمه او را به سرای خویش برد، و در رعایت فضل و علم او مبالغت نمود.» [قمی/۸۳]

به گفته ابن خلکان، ابوالوفاء که یکی از رئیسان آن شهر بود، کتابخانه‌ای شامل دیوانهای شعر عرب و جز آنها داشت. در آن هنگام، برقی سنگین در همدان بارید و همه راهها بند آمد، چندانکه ادامه سفر برای ابوقام امکان نداشت. ابوالوفاء بدو گفت که در همینجا بمان، چه آنکه تا مدت زمانی راهها باز نمی شود. پس آن گاه کتابخانه خود را برای مطالعه وی فراپیش کرد، که او بدان اشتغال یافت. پنج کتاب در شعر تألیف نمود؛ از جمله: کتاب الحماسه را. «چون هوا معتدل شد، و برف را انحساری پدید آمد، ابوقام که از کتب بنی سلمه حماسه کرده بود، (از همدان) رفت. با ابوقام چون برفت، این نسخه مستصحب نکردند، و بدان بخل نمودند.» [قمی/۸۴]

پس در همان کتابخانه «آل سلمه» بر جای ماند و ایشان آن را به کسی نشان نمی دادند، تا آنکه احوال آنان دگرگونی یافت و اتفاق افتاد که ایشان را نکبتی رسید و کتب ایشان به تاراج بردند. مردی از اهل دینور به نام ابوعدیل دینوری به همدان آمد، و نسخه الحماسه به دست وی افتاد و او آن را به اصفهان برد که در نزد ادیبان و فاضلان اقبالی یافت. پس میان فضلالی اصفهان و اصحاب ابوعلی لکده منتشر شد، و هلم جراً در جهان سائر آمد. همین خود سبب

اساسی اشتهار و احترام ابوتمام طائی گردید، چندانکه شارح آن خطیب تبریزی گفته است: «ابوتمام در حماسه خود شاعرتر است تا در شعر خود.»^۸

سبب نکبت خاندان سلمه همدانی و تاراج کتابخانه مهم ایشان در همدان و چگونگی احوال آنان دانسته نیست. اما آن دودمان تا چند قرن بماند، چنانکه نجم الدین قمی در شرح وزارت عمادالدین ابوالبرکات، وزیر عراق عجم از سوی سلطان سنجر سلجوقی (سده ۶ هجری) گوید: «دولت مبارک سلجوقی را هیچ وزیر اصیلتر از وی نبود. ایام و آثار بنی سلمه که اجداد او بودند مشهور است و بزرگی خاندان ایشان روشنتر از آن است که به تذکار و تنبیه حاجت افتد... ابوتمام طائی جمع کتاب حماسه به همدان در خانه ایشان کرد...» ناصرالدین کرمانی هم افزوده است: «عمادالدین وزیر که از طرف پدر از بنی سلمه بود، از طرف مادر همانا خواهرزاده قوام الدین درگزینی وزیر بوده است.»^۹

از آثار باقی آن خاندان در همدان، مشهور همان «دروازه عبدالعزیز» (منسوب به پدر ابوالوفاء) بوده، یکی هم روستای «سلمه آباد / سلما باد» در ناحیه «کوزدر» تفرش در تاریخ قم (ص ۱۲۱ و ۱۴۰ و ۱۴۱) یاد شده، که گویا تا این زمان برجاست. ابوالحسن علی بن ابی بکر هروی (متوفی ۶۱۱) در گزارش زیارات خود در شهر همدان، «دروازه عبدالعزیز» را یاد کرده است که هفت تن از صحابه در نزدیک آن کشته شده اند.^{۱۰} اما از آثار ادبی خود ابوالوفاء همدانی (نیمه دوم سده دوم و نیمه یکم سده سوم هجری قمری) هم تنها دو چکامه درباره «اقبال همدان» (دامنه های کوهستان الوند) و متنزهات آنجا برجای مانده است، که فقط در نسخه خطی منحصر به فرد کتاب اخبارالبلدان ابن فقیه همدانی (ح ۲۵۵-ح ۳۳۰) موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد (ش ۵۲۲۹ عمومی) مضبوط است. اینک، متن عربی آن دو چکامه بازمانده ابوالوفای همدانی را که باز یافته ایم همراه با ترجمه فارسی آنها به دست

۸. وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۷۲-۲۷۳؛ تاریخ الوزراء، ص ۸۳-۸۴؛ نسائم الاسحار، ص ۷۹-۸۰؛ تاریخ الادب

العربی، ج ۱، ص ۷۷-۷۸، و ج ۲، ص ۷۱-۷۲.

۹. تاریخ الوزراء، ص ۸۳؛ نسائم الاسحار، ص ۸۰.

۱۰. کتاب الزیارات، طبع طومین، دمشق، ۱۹۵۳ م، ص ۹۸.

* همچنین، وی در جزو مقابر بزرگان همدان، مزار عین القضاة، مزار بوعلی سینا، و مزار باباطاهر را یاد نموده است. ناگفته نماند که این گزارش هروی از جمله نوادر اخبار و در امر تاریخنگاری آن شهر بسیار با اهمیت است. ترانه ای قدیمی هم در همدان بدین نکته اشاره دارد: «آب در عبدالعزیز، سبزه در عین القضاة». که مراد چشمه عبدالعظیم (ظ: عبدالعزیز) و گورگاه عین القضاة است، و اگر چشمه مزبور بر کنار دروازه عبدالعزیز قرار می داشته، مکان احتمالی آن دروازه اکنون بایستی نزدیک به مسجد نوساز عبدالعزیز واقع در کمر بندی خواجه رشید به میدان امامزاده عبدالله (تزدیک قبرستان کهن) و قرب ساختمانهای مسکونی بانک رهنی بوده باشد.

می‌دهیم و یاد آور می‌شویم که ابوحنیان توحیدی (متوفی بعد از ۴۰۰) ضمن «تغزل بالطبیعة» در کتاب البصائر والذخائر (ج ۲، ص ۲۵۸) چهار بیت از چکامه یکم (ش ۱ و ۲ و ۷ و ۸) و دو بیت از چکامه دوم (ش ۱ و ۲) را از «محمد بن عبدالعزیز بن سهل - از امراء جبال - از آل دُلف»، و نجم‌الدین قمی هم در تاریخ الوزراء (ص ۸۴) تنها سه بیت از چکامه یکم (ش ۱ و ۲ و ۸) را با اختلافاتی نقل کرده‌اند:^{۱۰}

متن چکامه یکم

۱. رِيَانٌ^{۱۱} مِنْ مَاءِ الْكِرْمِ كَأَنِّي غَصْنٌ أَسَأَلْتَهُ الصَّبَاءَ فَتَأَوَّدَا
۲. أَرْمَى^{۱۲} بِعَيْقِي الرِّيَاضَ وَاجْتَنَى مِنْ جَلِيهِنَّ لِأَلْيَا وَزَبْرَجِدَا
۳. مَا بَيْنَ أَعْلَى مَوْبِجِينَ^{۱۳} وَدُونِهَا مَتَّصِبًا طَوْرًا وَطَوْرًا مُصْعِدَا
۴. وَإِذَا عَلَوْتَ إِلَى بَقَاعِ سَنِيْلِسْ^{۱۴} وَابْحَثْ بِعَيْنِكَ الْمَرَادَ الْأَبْعَدَا
۵. عَايَنْتَ أَحْسَنَ مَنظُومًا حَالَ النَّدَى وَشِمَالَهُ مِنْ نَسْجِهِ أَنْ تَنْفِدَا
۶. زَهْرًا زَهْتَ غَرَّرَ الرِّيَاضَ بَنُورَهُ لَمَّا غَدَا عَلَى الْهَبِيِّ مَتْسِرِدَا
۷. حَمْرَاءَ نَاصِعَةً وَأَصْفَرَ فَاقِعًا وَمُرْعَفَرًا فِي لَوْنِهِ وَمُورِدَا
۸. يَفْتَرُّ مَبْتَسِبًا كَأَنَّ وَمِيضَهُ شَرُّرُ أَطَارْتِهِ^{۱۵} الصَّبَا فَتَوَقَّدَا
۹. وَإِذَا الْفِرَالَةَ حُلَّ عَقْدُ جِمَارِهَا أَهْدَتْ لَهُ مِنْهَا نَدَىً مُتَجَدِّدَا
۱۰. نُوْرٌ تَنْبِرُ لَهُ الرِّيَاضَ وَتَعْتَدِي تَبَدُّوا أَمْرًا رَهَقَ إِذَا بَدَا
۱۱. وَتَرَى الْجِنَانَ قَدْ اِكْتَسَبْنَ نَضَارَةً وَحَلَيْنَ دَرًّا فِي الْفُصُولِ مُنْضِدَا

ترجمه چکامه یکم

۱. رزان باغ چنان سیراب و سرسبز که گویی شاخه‌ای است و نسیم صبا آن را خمانده است.
۲. دیدگان خود به گلزارها می‌دوزم و از زیورهای آنها گوهر و زبرجد فرا می‌چنیم.
۳. بلندبهای مویین و دامنه‌های آن را گاهی از فرود و گاهی از فراز و رانداز می‌کنم.
۴. اگر به جایگاههای سنیلِس [کذا] بالا روی و دیدگانت مقصد دورتر جویند،

۱۰. محور بازخوانی چکامه‌ها دوست ادیبم آقای علیرضا ذکاوتی همیاری کرده است.

۱۱. به جای «ریان» در البصائر «وظلت»، و در تاریخ الوزراء «فظلت» ضبط است.

۱۲. به جای «ارمی» در تاریخ الوزراء «و آری» ضبط است.

۱۳. «مویجین» همان دهکده «مویین» کنونی بالاتر از «تویین» و «سولان» این سوی امامزاده کوه همدان است.

۱۴. چنین است در اصل.

۱۵. به جای «اطارته» در البصائر و تاریخ الوزراء «اصابته» ضبط است.

۵. نیکترین حالت همبایِ شبنم و میغ را نگری که باد خنک از بافت آن فرامی‌گذرد.
۶. شکوفه‌ای که چون پیایی برگریزان کند، پیشنمای گلزارها از فروغ آن تابان شود:
۷. پاك سرخ و ناب زرد و آل در رنگ و لاله‌گون.
۸. خندان شود آن سان که گویی درخش آن اخگری است که باد صبا آن را به پرواز آورده و فروزان است.
۹. و چون بند حجاب خورشید گشوده شد، دیگر بار شبنمی مهگین بدو ارمغان کند.
۱۰. تابشی که گلزارها از آن فروزان شود و از میان آنها فرو گذرد، حالی گذرا نماید چون فرا آید.
۱۱. باغهارا می‌بینی که جامه خرمی پوشیده، و در جای جای، رشته مرواریدی آرایه کرده‌اند.

متن چکامه دوم

- | | |
|---------------------------------------------|---------------------------------------------|
| ۱. یا لیلیای ترمینی باسهمها ^{۱۶} | و ما لها تره عندی و لا تار |
| ۲. اذ اصطفیت خلیلاً او آخاثة ^{۱۷} | لا تلتمنی منه او تأتینی الدار ^{۱۷} |
| ۳. یا ایها المقتدی نحو الجبال له | فی ما هناك لبانات و أوطار |
| ۴. اقرالسلام علی آرونڈ من جبل | یهیجنی نحوه شوق و تذکار |
| ۵. و اخصص اماکن فیه کنت اعهدما | فیهن منی علامات و آثار |
| ۶. و اربع بمرتبع کنا نلوذ به | قد اینعت فیه للذات اشجار |
| ۷. بسفح مرجانه ^{۱۸} المحسود ساکتها | روض اریض و ماء ثم موار |
| ۸. و شیعب قروذ ^{۱۹} فیه کل موقه | و فیه للهو اشجار و أنهار |
| ۹. فسفح توین ^{۲۰} فالذکان مجتمع | فحله کلها حلتها أقطار |
| ۱۰. مستشرق فیه للابصار متسع | تروقنا زهر فیه و أنوار |
| ۱۱. و فیه للقلب و الاسماع ما طلبا | من السرور اذا غردت أطيوار |
| ۱۲. یجیب الهاتها منا اذا هرجت | و غردت طرباً عود و مزمار |

۱۶. این مصراع در البصائر چنین است: «مالی و للنای یرمینی باسهمه».

۱۷. این مصراع در البصائر چنین است: «لاینشی عنه او تنای به الدار». پیداست که این چکامه بلند بوده، و این دو بیت (۱ و ۲) از مطالع نسبی دیگر است.

۱۸. مرجانه همان شهرک «مریانه» کنونی در نزدیکی همدان است.

۱۹. اینهمانی «قروذ» (= قروه) در دامنه‌های الوند دانسته نشد.

۲۰. در اصل «ترنین»؟ اما دهکده «توین» نزدیک به همان دهکده «مویین» پیشگفته است.

۱۳. تلك البلاد التي تُحیی النفوس بها لا ما هبت في حافاتہ النار
 ۱۴. ارضٌ تُنعم اهلها اذا نعموا بآن تكتمهم في الارض آبار

ترجمه چکامه دوم

۲۱

۳. ای رهسپار بامدادی سوی آن کوهستان که همه حاجات و نیازها در آنجاست.
 ۴. سلام و درود مرا بر الوند کوه که همواره شوق و یاد مرا به خود برمی انگیزد، برسان!
 ۵. خصوصاً جایگاههایی را در آنجا بنگر که همانا معهود من بوده، و در آنها نشانه‌ها و آثاری از من برجاست.
 ۶. در موقفی که ما بدان رخت می کشیدیم درنگی کن، جایی که از لذتِ اثمار درختان سرشار می شدیم.
 ۷. در دامنهٔ مریانه که بر آرمندگانش رشک برند، گلزاری نظرگیر و آبرزاری هموار است.
 ۸. درهٔ قروه که در آن هر چیز دلپسندی هست، و درختان و جویبارهای فرح انگیز در آنجاست.
 ۹. آن گاه دامنهٔ توین، سپس به دکان همپیوست با آن و به هر جا که کوچگاه باران است، کوچ کن!
 ۱۰. دیدگان را در آنجا فرازگاهی فراخ است که گلها و شکوفه‌های رسته در آن صفابخش اند.
 ۱۱. دل و گوش را در آنجا هرگاه که مرغان گلبانگ برکشند، سروری دست دهد.
 ۱۲. آوای آنها را هنگام که نغمه خوان و آوازگوی شوند، بانگ نای و چنگ ما پاسخ دهد.
 ۱۳. این همان سرزمینی است که جانها در آن تازه شود، نه آنجاست که در سراسر آن آتش زبانه کشد.
 ۱۴. زمینی که اهل خود را نعمت بخشد، هرگاه که در آبراههای فروپوشیده‌شان در آن زمین نغمه‌خوانی کنند.

به‌عنوان استدراک، یاد باید کرد که اولاً ابوالوفاء محمدبن عباس ادیب - معروف به ابن همدانی - از مردم دهستان «بندینجین» همدان (ظ: قرن ۴؟) که صلاح‌الدین صفدی یاد کرده و سه بیت از او به‌نقل آورده^{۲۲}، نباید با این ابوالوفاء همدانی از خاندان بنو سلمه تازی

۲۱. بیتهای یکم و دوم این چکامه چون پیوندی با ابیات اوصاف الوند نداشت ترجمه نشد.

۲۲. الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۱۹۹. رجوع شود به الانساب، گ ۹۲ پ.

ریاست پیشه در همدان مشتبه گردد. همچنین، ابوالوفاء طاهر بن حسین بندینجی همدانی شاعر ادیب (متوفی ۴۸۰ق) که ابن اثیر یاد کرده است.^{۲۳}

ثانیاً، یاد باید کرد که چون در الواح مدفونان کنار قبر بابا طاهر همدانی نام ابوالوفاء را محمد بن عبدالعزیز یاد کرده اند (شرح احوال بابا طاهر، ص ۸۱) گمان نمی رود که مدفون مذکور در آرامگاه بابا طاهر همین ابوالوفاء محمد بن عبدالعزیز بن سلمه همدانی باشد، احتمال آن است که به نحوی نام وی گویا با ابومنصور محمد بن عیسی بن عبدالعزیز صباح بزاز معروف به ابن زیدان یا مشهور به ابن صباح صوفی محدث همدانی (متوفی ۴۳۰) که خطیب بغدادی از او سماع داشته^{۲۴}، اشتباه شده باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۲۳. الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۱۳۲، ۱۳۵ و ۱۶۳.
۲۴. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۴۰۶؛ الواقی، ج ۳، ص ۲۶۲.